نقدی بر اثر منتشرشده «جامعه، دولت و ایده شکاف قومی در ایران»

تمرکز بر هویت ملی

ابراهیم حاجیانی*

در واپسین روزهای سال ۱۳۹۹ پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات اقدام به انتشار گزارشی از پژوهش انجام‌شده توسط هادی سلیمانی‌قره‌گل کرد که در وانفسای فقدان نوشته‌ها و رویکردهای تحلیلی، عمیق و انتقادی در ادبیات علوم اجتماعی ایران، کاری بس شایسته و قابل قدردانی است. نگارنده قصد دارد در این نوشته کوتاه به نقد و ارزیابی این پژوهش بپردازد و برای این منظور لازم است در ابتدا به ویژگی‌های مثبت و مهم این تحقیق اشاره کنیم، سپس مدعیات اصلی نوشته را مرور می‌کنیم و درنهایت مهم‌ترین ابهامات و نقدهای آن را به بحث می‌گذاریم. نخست آنکه نویسنده بدون مجامله و با اتخاذ رویکردی انتقادی به نقد مجموعه رویکردها و پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه مطالعات ملی، قومی، هویت و نابرابری اجتماعی (در حوزه قومی) پرداخته و به نظر می‌رسد به‌خوبی توانسته در یک متن مختصر، با پرهیز از کلی‌گویی‌ها و تعارفات رایج، این مهم را به سرانجام برساند. سلیمانی تلاش کرده به نقد رابطه دانش و قدرت و به تعبیر فوکویی «رژیم حقیقتِ» طراحی‌شده در حوزه مطالعات ملی و تأثیر آن در تعهد علوم اجتماعی به قدرت و دولت و نتیجه آن که عدم استقلال پژوهشگران از دولت و گفتمان رسمی است، توجه و هشدار دهد و حداقل آنکه به‌نحوی غیرمستقیم محققان را به برخورد سرسری و سطحی با مفاهیم رایج و پیروی از آنها هدایت کند. همه این ویژگی‌های بسیار مهم، متن را خواندنی و قابل تأمل کرده است؛ اما مدعیات اصلی متن نخست آن است که علوم اجتماعی در ایران به‌جای مفهوم «جامعه»، مفهوم ملت و حتی مفهوم دولت- ملت و دولت را نشانده است؛ بنابراین تعبیر انسجام اجتماعی مورد استفاده در میان محققان حوزه هویت و قومیت، تعبیری ایدئولوژیک، امنیتی و سیاسی است. درست به همین دلیل در علوم اجتماعی ایران، ایدئولوژی ملی‌گرایی (با رویکرد رمانتیکی) تفوق پیدا کرده است (ص ۲۴)* و آنان تحت تأثیر رویکردی سیاسی، مسئله قومی (و قومیت) را ناشی از نوعی هراس اخلاقی یا هراس ایدئولوژیک تلقی می‌کنند. به‌طور تلویحی، نویسنده اصرار دارد که «ایده ملت ایران» اساسا سیاسی، نوظهور، مدرن و برساختی بوده که تحت تأثیر نهاد قدرت شکل گرفته است (ص ۱۳) که این مدعا را از طریق هجمه بر پروژه ناسیونالیسم رمانتیک یا باستان‌گرا و کلیت «ملیت» و ایده انسجام زیر سؤال برده است. تقلیل جامعه به دولت ازسوی علوم اجتماعی ایران مهم‌ترین نقد نویسنده است که ضروری است مورد توجه قرار بگیرد. پیشنهاد اصلی نویسنده نیز کنارگذاشتن مفاهیم هویت و سرمایه اجتماعی برای تحلیل امر قومی و توجه به قلمروهای متنوع اجتماعی و هستی‌های نظام‌مند و رسیدن به فهمی غیرمنسجم برای مفهوم ملت و هویت (و به تعبیر نویسنده ناسیونالیسم رمانتیک به‌عنوان مضمون پنهان همه آنها) است. در واقع یکی از مدعیات اصلی نویسنده زیر سؤال‌بودن ایده ناسیونالیسم رمانتیک است که به نظر او به‌طور عمده توسط دولت رضاخان و تحت‌تأثیر شرایط مدرن و رویکردهای پسااستعماری شکل گرفته و ایده «ایران» را به وجود آورده است.

اما در نقد این مدعیات باید به نکات و ملاحظات زیر توجه کرد؛ نخست آنکه نباید ایده انسجام اجتماعی در علوم اجتماعی (ایرانی و غیرایرانی) را مفهومی منحط، سیاسی‌شده و تحت تأثیر ناسیونالیسم افراطی تلقی کرد. درواقع بخش عمده‌ای از نظریه‌های جامعه‌شناختی (به‌ویژه با رویکرد ساخت- کارکردگرایی) به ایده نظم و انسجام به‌طور جدی متعهد هستند و نقطه عزیمت آنها پاسداری از انسجام اجتماعی است و این ایرادی اساسی نیست، به شرط آنکه این رویکرد، یکسره در خدمت قدرت رسمی قرار نگیرد؛ اما واقعا اگر ایده جامعه، نظم و انسجام را از جامعه‌شناسی حذف کنیم، سنگ‌بنای این رشته و پایه‌های نظم اجتماعی متزلزل می‌شود و این رشته علمی خود نامنسجم شده و اساسا «مسئله‌محور» نخواهد بود. پرواضح است که این نظم به معنی فقدان تفاوت و تمایز و نادیده‌گرفتن تعارضات و بی‌نظمی‌ها نباید تلقی شود؛ بنابراین دلدادگی علوم اجتماعی به ملت (یا جامعه) الزاما به همراهی با ایدئولوژی رسمی یا ایدئولوژی ناسیونالیستی نباید تلقی شود. اشتباه دیگر آنکه مسئله‌مندکردن قومیت و قراردادن آن در برابر جامعه (ملت یا دولت- ملت) حتی در علوم اجتماعی بیشتر از سوی محققان واگرا و قوم‌گرا دنبال شده است تا محققان دیگر. به عبارتی تلاش برای ایجاد تناقض و تعارض از بدنه علوم اجتماعی به وجود نیامده است. همچنین ایده شکاف قومی و ترس و هراس ناشی از آن نه از سوی دولت بلکه ازسوی اپوزیسیون چپ، قدرت‌های خارجی یا حداقل از سوی فعالان قوم‌گرا مطرح می‌شود و دولت و نیز جامعه‌شناسی بدنه قصد طرد اقدام با اصالت‌دادن به انسجام اجتماعی را ندارند. البته این ایده مهم سلیمانی‌قره‌گل بسیار مهم است که محققان باید به‌جای دولت (و دولت- ملت) به جامعه اصالت دهند. نکته مهم دیگر آنکه مسئله‌مندشدن قوم‌گرایی فقط دغدغه حکومت نیست، بلکه دغدغه بسیاری از نخبگان و دلسوزان ملک و مردم است و نسبت به آن حساس هستند. برخلاف تصور نویسنده انسجام اجتماعی یک ایدئولوژی نیست (ص ۴) بلکه دغدغه و حاکی از نگرانی همگانی از حفظ ثبات، نظم و آرامش است که به‌خصوص برای جامعه‌شناسی مهم است و این دغدغه نباید الزاما امنیتی و سیاسی دیده شود. به‌دلیل همین سوگیری، نویسنده هیچ پرسشی درباره قوم‌گرایی و تحرکات واگرایانه در برخی مناطق قومی و میان تعدادی از نخبگان مطرح نکرده است؛ بنابراین ایده نویسنده دراین‌باره که «در ایران الزاما جامعه با دولت یکی نیست»، و درست است به شرط آنکه یافته‌های پژوهش‌های تاریخی درباره قدمت فرهنگ و جامعه ایرانی بر دولت را بپذیریم و انکار نکنیم؛ بنابراین ملی‌گرایی ایرانی (به معنی وجود واقعیتی به نام ایران و میهن‌پرستی) ماهیت پسااستعماری، تصوری، برساختی و ناشی از مدرن‌شدن یا اقتضائات ناشی از دولت- ملت عهد پهلوی یا پس از آن نباید تلقی شود. تمدن ایران و واقعیت فرهنگی، سیاسی ایران (مانند تمدن‌های چین، هند و...) برساختی و بافتنی توسط دولت نیست.

این در حالی است که نویسنده به تأسی از ایده کلهون (۱۳۹۵) اصرار بی‌جهت و بدون مبنایی دارد تا ملت ایران یا حتی جامعه ایران را اساسا سیاسی و مدرن معرفی کند که تحت تأثیر نهاد قدرت مطرح شده است (ص ۱۲) بدون آنکه این پیش‌فرض را اثبات کرده باشد، حتی ایران را با شوروی سابق مقایسه کرده و نتیجه گرفته که ملت‌سازی در آنجا موفق بوده، اما در ایران ناموفق. این شیوه استدلال کلا باطل و مع‌الفارق است، چون نه این کشورها شبیه ایران‌اند و نه تجربه آنها موفقیت‌آمیز بوده و احتمالا نخواهد بود. روشن‌تر بنویسیم چه کسی گفته که ملت‌سازی مهندسی‌شده در این کشور موفق بوده که ایران هم بخواهد یا خواسته باشد یا جای پای آنان بگذارد. نویسنده تعمدا در تمام متن ازطریق و به بهانه هجمه به پروژه ناسیونالیسم رومانتیکی، کلیت ایران و ملت ایران و ضرورت انسجام آن را زیر سؤال برده است. او با وجود انکار مکرر خود تعمدا و مستمرا اجتماع ملی و فرهنگ ملی ایرانی و هویت تاریخی و تمدنی را به ملی‌گرایی مدرن و رمانتیکی دوره رضاخان تقلیل می‌دهد و آن را خیالی تلقی می‌کند تا بتواند هر نوع ادغام اجتماعی و تلاش برای آن را منتفی کند (ص۲۱) و مشخص نیست چرا نویسنده هیچ اشاره‌ای و کوششی برای اصالت ملت ایران و فرهنگ و جامعه ایرانی، به‌لحاظ تاریخی نمی‌کند و از ایران فرهنگی و ایران سیاسی (تاریخی) قبل از دولت مدرن سخن نمی‌گوید. به‌همین‌سان باید به نقد ایشان به علوم اجتماعی (بدنه یا جریان مسلط) نیز انتقاد کرد. نقد اصلی آنکه از قضا علوم اجتماعی در ایران، به‌دلیل ماهیت و خاستگاه آن چندان ایدئولوژیک نیست (نه اینکه منکر رابطه دانش و قدرت شوم)؛ اما علوم اجتماعی ایرانی واقعا اعتقادی به همکاری با قدرت و سیاست‌گذاری ندارد که بخواهد متهم به همراهی با ایدئولوژی ناسیونالیستی دولت‌ها بشود (ص۳۱). تمرکز بر هویت ملی و فراگیردانستن آن یا مشروع‌دانستن آن الزاما به معنی همدلی با ملی‌گرایی دولتی نیست و درحالی‌که مستمرا از تفوق ایدئولوژی ملی‌گرایی بر علوم اجتماعی ایران (ص ۲۲ و جاهای دیگر) اظهار نگرانی می‌شود، اما نویسنده از سلطه ایدئولوژی قوم‌گرایانه و واگرایانه که در همین علوم اجتماعی هواداران فراوان دارد و پژوهش‌های متعددی درباره آن انجام شده است، نقدی به عمل نمی‌آورد و با سکوت می‌گذرد. واقعا اگر این‌همه همراهی علوم اجتماعی بدنه با ایدئولوژی ناسیونالیستی وجود دارد، پس این‌همه شواهد نقض‌کننده گرایش به هویت ملی را چه کسانی تولید کرده‌اند؟ باید تصریح شود که مسئله‌مندشدن قومیت و سیاسی‌کردن آن نه ازسوی دولت مدرن بلکه ازسوی فعالان قوم‌گرا رخ داده است.

جامعه، دولت و ایده شکاف قومی در ایران

هادی سلیمانی‌قره‌گل

انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

ملاحظه مهم دیگر آنکه نویسنده از ابتدا یا شاید تعمدا نظریه ترکیبی، آمیخته، چهل‌تکگی و متداخل‌بودن هویت‌های مختلف ملی و محلی (عام و خاص) را که توجیه‌کننده و توضیح‌دهنده واقعیت تنوع فرهنگی در ایران است، کنار گذاشته است (ص ۲۷) و در عوض مکررا درپی تعمیق مرزبندی‌ها و تمایزات و شکاف‌هاست؛ نکته‌ای که خود متعرض آن بوده است. ازجمله خطاهای فاحش آنکه تمام تلاش‌های موجود برای جمع‌آوری، معرفی و نمایش فرهنگ‌های محلی به ارائه تصویری وحشی (و حتما در مقابل اهلی!) از فرهنگ‌های محلی تعبیر و تفسیر شده است (ص ۴۵) و معلوم نیست چه کسی این تصورات را مطرح و دنبال کرده است؟ (رضاخان یا علوم اجتماعی ایران یا...) درحالی‌که این رویکرد شرق‌شناسی و مردم‌شناسی در غرب نسبت‌به جوامع به‌اصطلاح بدوی بوده است و در ایران حداقل در چهار، پنج دهه گذشته هیچ‌گاه نزد مراجع قدرت رسمی و سیاست‌گذاران فرهنگی و حتی در مرکزگراترین آنها این نگرش به فرهنگ‌های محلی وجود نداشته است. درواقع آنچه اصالت داشته و دارد «جامعه ایران» است (و تا اینجا نگارنده نیز با محقق پژوهش موافقت دارد)، دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما آنچه اصیل و ذاتی است، فرهنگ و جامعه ایرانی است. البته در اینجا نباید به اهمیت دولت به‌مثابه نهادِ نهادها و مادر نهادها بی‌اعتنا بود، چون دولت است که نماد جامعه تلقی می‌شود و بُعد سیاسی جامعه (در کنار سایر ابعاد سه‌گانه پارسونزی) غیرقابل انکار است. وقتی از نظام اجتماعی سخن می‌گوییم هر چهار بعد فرهنگ (معنا)، اجتماع (روابط)، اقتصاد (تولید) و نهایتا سیاست (قدرت) در تعاملات و ارتباطات با همدیگر باید دیده شوند. جامعه ایرانی به‌وسیله یک فرهنگ مشترک به هم پیوسته و یک اجتماع واحد را تشکیل می‌دهند و این فرهنگ مشترک دست‌پخت این دولت یا آن دولت نیست. گستره سرزمینی آن هم بسیار فراخ‌تر از اکنون بوده و حداقل تا اندکی بیش از صد سال گذشته سرزمین‌هایی در قفقاز، عراق، افغانستان و آن‌سوی خلیج‌فارس را دربر می‌گرفته است. این پیوندها عمیقا فرهنگی و حتی تاکنون غیرقابل گسست بوده است. مفهوم قومیت در این تاریخ به قول دوست دانشمند احسان هوشمند اساسا موضوعیت نداشته بلکه شهرها و آبادی‌ها از یک جهت، سپس ایلات، عشایر و طوایف از سوی دیگر موضوعیت داشته‌اند و نه اقوام. اقوام ساخته و پرداخته ادبیات چپی‌ها (و نه دولت پهلوی) بوده است. محققان علوم اجتماعی و دولت کنونی نیز رویکرد ضدقومی (یا هراس قومی) نداشته‌اند و واقعیت آن است که رقبا و حریفان و دشمنان ایران بوده‌اند که قومیت را جعل یا حداقل آن را سیاسی کرده‌اند و از تفاوت‌های زبانی اندک میان شهروندان این مرزوبوم، قصد برساخت قومیت را داشته و دارند؛ بنابراین آنچه برساختی است قومیت است و نه ایده ایران یا ملت ایران یا جامعه ایران و این را بدان سبب صریح می‌نویسم که برخی با تضعیف مفهوم ملت ایران و تضعیف مفهوم دولت ایران و برساختی‌دانستن آن و محدودکردن به دوره پهلوی اول به بعد، قصد برساختی‌کردن کلیت جامعه ایران و فرهنگ ایران را دارند. سخن کوتاه، بی‌توجهی آشکار نویسنده محترم به ایده آمیختگی و ترکیبی فرهنگ و جامعه ایرانی و ابتنای آن به تنوع فرهنگی و محلی آن نیز قابل نقد است.

ملاحظه دیگر آنکه برخلاف تصور نویسنده همگی یا قریب به اتفاق کسانی که درپی سنجش نابرابری در کشور به‌خصوص در مناطق مرزی و محروم هستند، دغدغه توسعه محلی و تلاش برای رفع عدم توازن‌ها را در نظر داشته‌اند و طبعا برای جلب توجه سیاست‌گذار به این هدف (توسعه مناطق محروم و کم‌برخوردار) می‌توانستند از مسیر تبیین رابطه احساس بی‌عدالتی و احساس نابرابری با احتمال تشدید گرایشات واگرایانه حرکت کنند و این نکته برای همه محققان حوزه مطالعات ملی و هویت مطرح و برجسته بوده است؛ اما درخصوص وجود تناقض و ناهمسازی در میان داده‌ها و شواهد موجود در حوزه مطالعات هویت، سرمایه اجتماعی و نابرابری (ص۴۳) نیز پرواضح است که این یک واقعیت طبیعی و رایج در علوم اجتماعی است و همان‌طورکه نویسنده به‌خوبی اذعان کرده، به محدودیت‌های مفهومی و اندازه‌گیری (سنجش) مربوط می‌شود؛ در نتیجه این نیز یافته عجیب و غریبی نیست که به‌واسطه آن بخواهیم مفاهیم و ابزارهای تحلیلی مانند هویت، عدالت، نابرابری و سرمایه اجتماعی را براندازی کنیم، بلکه باید مثل همیشه با داده‌ها و یافته‌ها بااحتیاط مواجه شد، چون همین مشکل یا محدودیت برای سنجش مفاهیم صریحی مثل طلاق، خشونت خانوادگی، مهاجرت، سالمندی، فقر، استارتاپ‌ها و از این قبیل مفاهیم در علوم اجتماعی، روان‌شناسی، اقتصاد و... هم فراوان است؛ بنابراین اولا نیاز به فراتحلیل‌ها و تقاطع‌گیری‌های مکرر و بیشتری داریم. (کاری که سلیمانی‌قره‌گل به‌خوبی در پژوهش خود انجام داد). ثانیا اعمال دقت بیشتر در ابزارها را می‌طلبد و ثالثا اجرای پروژه‌ها با روش‌های ترکیبی یا آمیخته (کمی و کیفی) را ضروری می‌کند و اینها نقاط ضعف علوم اجتماعی رایج در ایران است. به‌هرحال همه اینها به معنی نفی و کنارگذاشتن ابزارهای تحلیلی و اندازه‌گیری نباید تلقی شود و این کار به همان اندازه خطاست که مفاهیم و ابزارها را بدون بومی‌سازی و انطباق‌دادن با شرایط خاص جامعه و فرهنگ ایرانی به کار ببریم؛ بنابراین نه باید در ورطه علوم اجتماعی بومی بیفتیم که عاقبت روشنی ندارد و نه در پی تقلید و پیاده‌سازی مسئله‌ها و معضلات جوامع دیگر در جامعه ایران. می‌خواهیم تأکید کنیم که مسئله تنوع قومی ذاتا مسئله جامعه ایرانی نبوده که دولت یا دلسوزان دانشگاهی از آن هراسی داشته باشند؛ بنابراین اگر شرایط و روند طبیعی در جامعه ایرانی طی شود و مداخلات بیرونی (از بیرون مرزها) و گرایشات و روندهای تمرکزگرایانه و ایدئولوژیک (نه به معنای مورد نظر نویسنده) داخلی یا مدیریت شوند، مسئله تکثر و تفاوت‌های زبانی، محلی و جغرافیایی در این سرزمین جای هراس و نگرانی ندارد. به‌هرحال جای تحلیل‌ها و بررسی‌هایی از نوع پژوهش سلیمانی‌قره‌گل در ادبیات علوم اجتماعی خالی است و امید است که از این دست مطالعات رونق بیشتری یابد.

*جامعه‌شناس و استاد دانشگاه

پی‌نوشت:

* تمامی شماره‌ها، ارجاع به شماره صفحه در متن اصلی اثر است.

جدول ۴۰۰۱ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- نگهبان آتشکده- آرامگاه- خوردن ۲- رایحه- نمایش‌نامه‌ای نوشته محمد چرمشیر- میانه بدن ۳- سخن صریح- قانون مغول- رفت‌وآمد زیاد ۴-مرده- مباح- دارای جثه و اندام ظریف ۵- برملاکردن- رمان مشهور امیل زولا فرانسوی- طریقه و روش ۶- سیاه و سفیدش خوردنی است- بخش خارجی هر چیز- شماره ۷- شرق‌شناس- گذرگاه- خجستگی ۸- راهی که به آخر نمی‌رسد!- فیلمی ساخته سعید روستایی با بازی پیمان معادی و پریناز ایزدیار- نام ترکی ۹-پولک ماهی- حریص- دانشمند ایرانی و نویسنده آثارالباقیه ۱۰- اشاره به دور- چند جزء- سخت و دشوار ۱۱- علم نحو می‌داند- شهری در استان بوشهر- از القاب اشرافی زنان اروپایی ۱۲- جانشین هنرپیشه اصلی در صحنه‌های خطرناک- کمربند مسیحیان- رنگ ۱۳- خوشحال- شاعر آلمانی- نفی عرب ۱۴- زادگاه حضرت ابراهیم(ع)- مبحثی در ریاضی- پیش‌شماره تلفن ۱۵- راهنما و مرشد- صاحب‌شدن- دانشگاه مشهور قاهره

عمودی:

۱- حوض تزیینی- دارای رفاه و آسایش- خنده‌رو ۲- شرح و بیان- پیر و مسن- حرف پیروزی ۳- پراکندگی- از آثار طبیعی و باستانی جزیره هرمز ۴- نیکویی- رشوه‌دادن- خدمتکار ۵- هدف، نشانه- از آلات موسیقی- مجانی ۶- ماه چهارم سریانی- پیشینیان- طراح ۷- پیدا نمی‌شود- دارنده- اصطلاحی در فوتبال ۸- من و شما- مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه از آلیس مونرو، بانوی نویسنده کانادایی- تنها ۹- سوره سی‌ونهم قرآن- قلیل- دستبند زینتی زنانه ۱۰- تمدن قدیمی در بین‌النهرین- گریزان- پشت‌سر ۱۱- جاذبه- روییدن- نوعی عنکبوت ۱۲- ماده اولیه چسب- زره ساز- به‌هوش باش ۱۳- اقتصاد- آگاهی ۱۴- اندک- نفر اول مسابقه- از باشگاه‌های فوتبال آلمان ۱۵- ارتعاش- سبک ادبی صائب تبریزی- جانوری دوزیست شبیه مارمولک

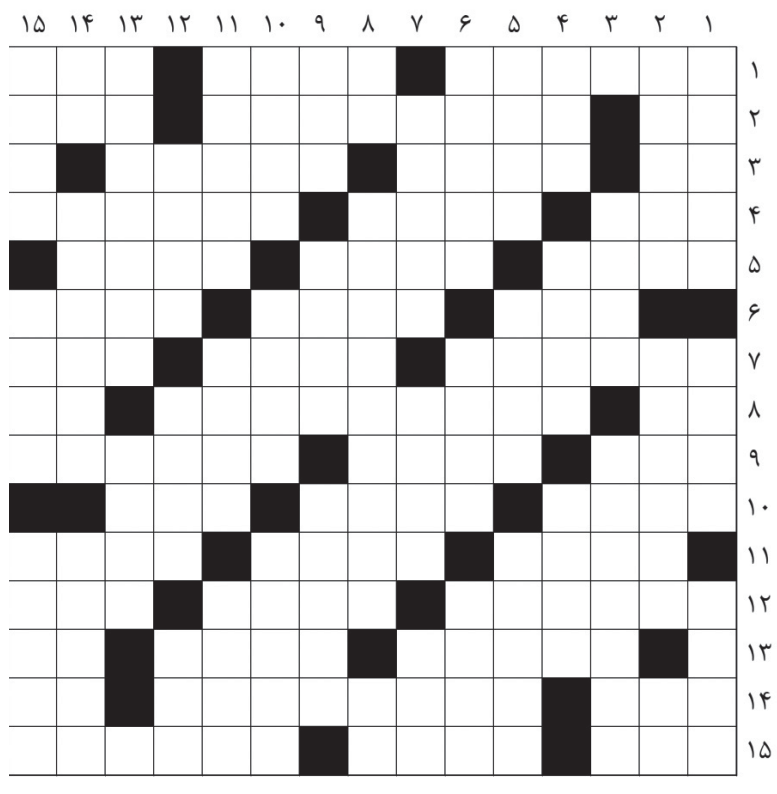

حل سودوکو سخت

۸	۹	۳	۴	۵	۱	۲	۶	۷
۴	۷	۱	۲	۸	۶	۹	۳	۵
۲	۶	۵	۷	۳	۹	۴	۱	۸
۹	۱	۶	۸	۲	۴	۷	۵	۳
۳	۴	۷	۶	۹	۵	۱	۸	۲
۵	۸	۲	۳	۱	۷	۶	۹	۴
۷	۲	۹	۵	۶	۳	۸	۴	۱
۶	۳	۸	۱	۴	۲	۵	۷	۹
۱	۵	۴	۹	۷	۸	۳	۲	۶

حل سودوکو ۲۹۹۶

۵	۶	۹	۱	۷	۲	۸	۴	۳
۷	۸	۴	۶	۳	۹	۵	۲	۱
۳	۱	۲	۵	۸	۴	۶	۷	۹
۶	۲	۱	۴	۵	۳	۷	۹	۸
۸	۹	۵	۲	۶	۷	۱	۳	۴
۴	۷	۳	۸	۹	۱	۲	۶	۵
۱	۴	۷	۳	۲	۵	۹	۸	۶
۹	۵	۶	۷	۴	۸	۳	۱	۲
۲	۳	۸	۹	۱	۶	۴	۵	۷

جدول ۴۰۰۰

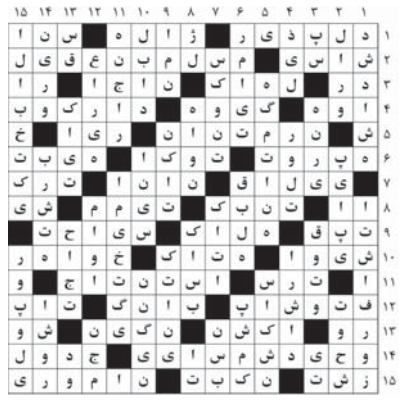

سودوکو سخت ۲۹۹۷

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۳	۱	۵				۲	۸	
۹				۳				۷
			۴					
		۹	۷					۵
۵			۱		۴			۸
۷					۹	۴		
					۳			
۸				۱				۳
	۹	۳				۷	۱	۲

سودوکو ساده ۲۹۹۷

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

		۵	۳					۶
				۴				
	۶	۷	۱	۵	۹			۲
	۵			۶			۳	۱
		۳		۱		۸		
۱	۴			۸			۲	
۵			۶	۹	۲	۴	۷	
				۷				
۹					۵	۶		